

زبان مادری و کیستی ملی

23. شاهنامه و کیستی ایرانی - سه

شاهنامه فردوسی تنها یکی از شاهنامه های بی شماری است که در درازای هزاره گذشته سروده و یا نگاشته شده اند. پیش از او مسعودی مروزی و دقیقی بخت خود را در سرودن شاهنامه آزموده بودند. پس از او نیز کسانی چون اسدی طوسی (گرشاسب نامه؛ سرگذشت گرشاسب یل، شاه-پهلوان اوستائی)، عطایی رازی (برزنامه؛ سرگذشت پسر سهراب و خاندان رستم و زال) و ایرانشاه ابی الخیر (کوشنامه؛ سرگذشت کوش پیل دندان برادرزاده ضحاک) را سروده اند. همچنین اسکندر نامه نظامی گنجوی را نیز باید از این دست بشمار آورد. از آن گذشته داستانهای پهلوانی بسیاری نیز در دنباله روی از شاهنامه نگاشته شده اند که یا به بخشهای بیرون از چارچوب آن پرداخته اند و یا داستانهای آنرا پی گرفته اند، مانند: زرتشت نامه (زرتشت اسپیدمان)، داراب نامه (دارای دارایان، داریوش سوم هخامنشی)، بهمن نامه (پسر اسفندیار، اردشیر دوم هخامنشی)، سوسن نامه (خنیاکر تورانی که با برزو به ایران می آید)، شهریارنامه (پسر برزو، نوه سهراب)، بانوگشاسب نامه (دختر رستم)، فرامرنامه (پسر رستم)، جهانگیرنامه (پسر رستم)، آذربیزین نامه (پسر فرامرز، نوه رستم) و ...

این روند شاهنامه سرانی با برافتادن سامانیان غزنویان و حتا با آمدن مغولان نیز پایان نمی پذیرد. شاهنامه چنان در اندیشه و جان و روان ایرانیان درتنبیده شده بود که تا به همین روزگار ما، هرکه در پی زنده ساختن کیستی ایرانی بوده است، دست بیاری به سوی فردوسی و شاهنامه اش دراز کرده است. حمد الله مستوفی بروزگار ایلخانیان نه تنها طفرنامه را در دنباله روی از فردوسی می سراید، که خود نخستین کسی است که دست به بازنویسی شاهنامه و پیراستن آن از بیتهای بیگانه زده است. گفتنی است که او در دیباچه "طفرنامه" خود از دست تباهیهای که در شاهنامه رفته است، فریاد بر می دارد. داورى او در باره جایگاه فردوسی و شاهنامه در زبان پارسی گویاتر از هر سخنی است:

ولیکن تبه گشته از روزگار / چو تخلیط رفته در او بیشمار
ز سهو نویسندهگان سر به سر / شده کار آن نامه زیر و زبر
چو دیدم بسی نسخه های چنین / از آن نامه گشتم دل اندوهگین
که فردوسی اندر سخن گستری / برافراشت رایات شعر دری
مروت ندیدم که آن داستان / کژی یابد از جهل ناراستان

گذشته از اینکه شاه اسماعیل صفوی خود دست به بازنگاری شاهنامه و نگارگری آن گشود، (همانکه شاهنامه طهماسبی نامیده می شود)، سراینده ای بنام "هاتفی جامی" شاهنامه ای در باره جنگها و پیروزیهای شاه اسماعیل سرود، که بنام خود او شناخته می شود. اندکی پس از هاتفی، شاهنامه دیگری بدست قاسمی جنابدی در باره برآمدن صفویان و جنگهای شاه اسماعیل و شاه طهماسب سروده شد که دنباله کار هاتفی بود. حیرتی نامی نیز بروزگار شاه طهماسب شاهنامه ای در بازگوئی جنگهای دهه های نخستین اسلام و ستایش شاه طهماسب سرود. شاعر دیگری بنام بهشتی گیلانی جنگهای سلطان محمد خدابنده با سلطان مراد عثمانی را به نظم کشید و دلاوری ارتش و شاهنشاه ایران را سرود. همچنین بروزگار شاه عباس صفوی وحید الزمان قزوینی عمادالدوله "فتحنامه قندهار" را سرود:

شهی را که خواهد خدا کامیاب / نخستش دهد سیر چون آفتاب
شهنشاه بی مثل عباس شاه / که نازد به او تخت و تاج و کلاه
به کف نیزه شاه نیکو سرشت / چو سروی است بر طرف جوی بهشت

از روزگار نادرشاه افشار دو نمونه بنامهای "شهنامه نادری (نظام الدین) و شاهنامه نادری (محمدعلی طوسی) بجا مانده اند. ملک الشعراى دربار فتحعلی شاه قاجار، فتحعلیخان صباى کاشی نیز شاهنشاه نامه را در همان وزن شاهنامه فردوسی سرود. نمونه زیر از کتاب دیگر او، "گلشن صبا" است:

شنیدم یکی موبد سالخورد / در آن دم که روشنروان می سپرد
تن پاکش از تابش آفتاب / چو موم اندر آتش، چو شکر در آب
یکی گفتش: ای پیر دیرینه روز / تن از تابش آفتاب به سوز
نبستی چرا در سرای سپنج / سپنجی سرایی پی دفع رنج؟ (1)

ادیب پیشاوری در هنگامه جنگ جهانگیر نخست، هنگامی که ایرانیان در دشمنی با بریتانیا و روسیه از جان و دل خواهان پیروزی آلمان و عثمانی بودند، کتابی بنام ویلهلم دوم امپراتور آلمان سرود و آنرا "قیصرنامه" نام نهاد. شاهنامه دیگری بنام "نویخت نامه" سروده حبیب الله نویخت است که در یکصد هزار بیت تاریخ ایران را از فروپاشی ساسانیان تا برآمدن رضاشاه پهلوی پی می گیرد. و پایان سخن اینکه نزدیکترین شاهنامه بروزگار ما سروده رحیم معینی کرمانشاهی است که خود می گوید: « این تاریخ را من از جایی شروع کردم که فردوسی تمام کرد و همراگون شش جلد از آن یعنی تا پایان دوران شاه عباس صفوی چاپ شده است». از آن گذشته در دربار بابرین در هند و همچنین در دربار عثمانیان نیز شاهنامه هایی در ستایش آن شاهان سروده شده است، که سخن آنان در این گفتار نمی گنجد.

از میان این همه شاهنامه که در گذر یک هزاره پدید آمدند، تنها یکی از آنان به جایگاهی رسید که در هشت گوشه ایرانزمین نوای گوش-آشنای ایرانیان شود. چرائی این پدیده را انوری چنین می سراید: «او نه استاد بود و ما شاگرد / او خداوند بود و ما بنده!». تا به همین امروز نیز، این تنها شاهنامه فردوسی است که از زاهدان تا تبریز و از آبادان تا سرخس بر سر زبانها است و از آنهمه شاهنامه های رنگارنگ کسی چیزی بیاد ندارد. راز جاودانگی شاهنامه را نیز در همین سخن باید جست که اگرچه "نامه شاهان" بود و می بایست که به سرگذشت خدایگان بپردازد، بیش از هر چیز سخن از "پهلوانان" گفت، که نماد آزادگی و پیشوایان اخلاقی "مردم" بودند و کارشان نه پاسبانی از تاج و تخت شاه، که نگاهبانی از ایرانیان و کیان ایرانزمین بود. از همین رو است که می بینیم "شاهنامه خوانی" آئینی بس کهن در هشت گوشه ایران است. همانگونه که پیشتر نوشته ام، من خود داستانهای شاهنامه را برای نخستین بار بزبان ترکی و در آذربایجان شنیدم. در لرستان شاهنامه خوانی یک از آئینهای هنوز پابرجای مردمی است، داستانهای شاهنامه بنام "هفت لشگر" هنوز هم در شبهای یلدا از سوی بزرگان هر خاندانی بازگویی می شوند. در کردستان شاهنامه خوانی هم به

پارسی و هم به کردی انجام می‌گیرد که بنام "رستم‌نامه" نیز شناخته می‌شود. در خوزستان و چهارمحال بختیاری شاهنامه خوانی بویژه در میان مردم لر و لک و بختیاری هنوز پابرجا است. کوتاه سخن اینکه شاهنامه در درازای سده‌ها راه خود را به هشت گوشه این سرزمین گشوده است و با فرهنگ این سرزمین پیوند جاودانی یافته است. با نگاه به این پیوند است که می‌توانیم انگیزه پادشاهان ترک‌زبان ایران را بویژه پس از ویرانیهای مغولان دریابیم. درست پس از آن سالهای سرشار از کشتار و ویرانی است که اندیشه بازآفرینی یک شاهنشاهی یکپارچه ایرانی در دلها و سرهای سرآمدان آب و خاک جوانه می‌زند. گفتنی است که پیش‌ازاین این جنبش نوین و راهگشایان سومین "نوزائی ملی" ایران، ایلخانیان، نوادگان چنگیز مغول بودند. نخستین گام با دور شدن سایه شورم خلیفه عباسی از سر ایرانیان، بدست هولاکو خان مغول برداشته شد. خواجه نصیرالدین طوسی، وزیر دانشمند و ایران دوست هولاکو توانست با دانش و فرزاندگی بر ددمنشی و دژخونی کسانی که جز کشتار و ویرانی کار دیگری نمی‌دانستند، چیره شود و بخشی از دستاوردهای فرهنگی ایرانیان را از چنگال خونریز مغول رهائی بخشد و اندک اندک کمر به آموزش این بیابانیان تیغ کش و ویرانگر بپردازد (2). روزگار ایلخانیان، این شاهان ایرانی شده است که بزرگترین دبیر دیوانی آنان، حمدالله مستوفی (3) برای نخستین بار دست به ویرایش و پالایش شاهنامه فردوسی می‌زند. پس از بر افتادن ایلخانیان، که واپسین پادشاهان "انوشیروان دادگر" نام داشت، تیموریان برآمدند، که یکی از شاهزادگانشان دست به بازنویسی و نگارگری شاهنامه زد، همانکه بنام خود او "شاهنامه بایسنغری" نامیده می‌شود. در دهه‌های پر آشوب و پر زدوخورد میان برافتادن ایلخانیان تا برآمدن صفویان، در باختر ایران اوغوزهای نواده عثمان بیک امپراتوری عثمانیان را برپا کرده بودند و در خاور آن از یکپارچه نواده جوجی رفته رفته به نیرویی ترس آور فرا می‌رستند. گفتنی است که از فروپاشی شاهنشاهی ساسانی تا برآمدن صفویان، ایران تنها یک آرمان و یک آرزو بود. آنچه که در آن نه سده "ایران" نامیده می‌شد، نه یک سرزمین یکپارچه و یک یگان سیاسی استوار، که یک پهنه فرهنگی بود. پهنه‌ای که از اقیانوس هند تا دریای اژه گسترده شده بود و زبان پارسی زبان فرا-مرزی آن، و میتخته‌های شاهنامه میتخته‌های میانجی آن بودند، که اگر جز این می‌بود، نه بایرانیان هند اینچنین به پرورش زبان پارسی کمر می‌بستند و نه نوادگان سلجوق در قونیه نامهای شاهنامه‌ای چون کیخسرو و کیقباد و سیاوش و کیکاووس بر خود می‌نهادند.

ویرانیا و کشتارهای هراسناک مغولان اندک اندک سرآمدان ایرانی را به اندیشه بازسازی یک شاهنشاهی یکپارچه ایرانی بر پایه نمونه ساسانیان انداخت، که این اندیشه پس از کشاکشهای فراوان با برآمدن صفویان به بار نشست، که اگرچه سومین نوزائی ملی ایرانیان را به انجام رسانیدند و یگان سیاسی یکپارچه‌ای پدید آوردند که مرزهای آن کمابیش همان مرزهای شاهنشاهی ساسانی بود، ولی ایران و ایرانیان را دچار آسیبهای ژرفی نیز نمودند، که فرهنگ اندیشه در ایران هنوز گریبان خود را از آنها رها نکرده است. بدیگر سخن، برآوردن آرزوی ایرانیان و به انجام رسانیدن "آرمان ایرانشهری" بدست کسانی افتاد که خود آنرا بدرستی درنیافته بودند و خشت نخست را چنان کج نهادند که تا به امروز این دیوار از کژی رهائی نیافته است.

به شاهنامه بازمی‌گردیم. بنیانگذار دودمان صفوی که خود از پدری قزلباش (شیخ حیدر) و مادری یونانی تبار (مارتا) به جهان آمده بود (4)، اگرچه پادشاهی خود را بر پشتیبانی ترکمانان کوچیده از آناتولی و عراق و شام (ایل بزرگ شاملو نام خود را از شام، و ایل روملو از روم گرفته است، از شام یا روم+لو که پسوند وابستگی است) استوار کرده بود، پس از نشستن بر تخت شاهی گروهی از نگارگران و خوشنویسان چیره دست را به پایتخت فراخواند، تا شاهنامه را نگارگری و بازنویسی کنند. این کار با نگاه به تبار شاه اسماعیل و نیروهای پشتیبان او که همه ترک‌زبان بودند، بخودی خود نشان دهنده جایگاه ارجمند شاهنامه در کیستی ایرانی است و همچنین بازگو کننده این نکته که بازسازی یک یگان یکپارچه و استوار سیاسی بدون بهره‌گیری از یک سامانه اسطوره شناسی استوار و به هم پیوسته شدنی نیست. شاه اسماعیل با همه پایورزی و خشک مغزی دینی اش این را دریافته بود و گماشتن دهها هنرمند بر بازنویسی و نگارگری شاهنامه ریشه در همین آگاهی داشت (5). دلپستگی شاه اسماعیل به شاهنامه را از نامهای فرزندان او نیز بخوبی می‌توان دریافت: از چهار پسر شاه اسماعیل، سه تن از آنان نامهای شاهنامه‌ای (تهماسب، سام، بهرام) دارند و او همچنین دختری نیز بنام "پری" داشته است. (6) شاهزاده سام میرزا همانی است که "تذکره تحفه سامی" را در نثر پارسی از خود بیادگار گذاشته است.

از بازآفرینی نخستین شاهنشاهی یکپارچه ایرانی پس از ساسانیان اگر بگذریم، شاهنامه یکبار دیگر نیز در راستای بر ساختن "کیستی" نوین یک ملت و یک کشور دیگر هم به کارگرفته می‌شود. در بخش شانزدهم این جستار نشان دادم که جدائی سرزمینهای آنسوی ارس و بنیانگذاری جمهوری آذربایجان جز با یاری گرفتن از جهان اسطوره‌ای شاهنامه شدنی نمی‌بود، چرا که پیشینه اسطوره‌ای مانند زمینی است که ساختار سیاسی بر روی آن ساخته می‌شود. محمد امین رسولزاده "سیاوش زمانه" را برورگاری نوشت که در گریز از چنگال کمونیستها شهر به شهر و خانه به خانه در اران و قفقاز می‌گشت، تا که در خانه‌ای در لاهیج شاهنامه را یافت و آنرا خواند و اندیشه بهره‌گیری از جهان اسطوره‌ای شاهنامه برای بنیانگذاری جمهوری آذربایجان به سرش افتاد، یا همانگونه که خود می‌نویسد: «این اثر [سیاوش زمانه] به هنگام نگارش به اعتبار استعاره‌ها و مثالهایش، محیط ادبی آذربایجان را در نظر گرفته است». پس "سیاوش زمانه" پشتوانه اسطوره‌ای، و "جمهوری آذربایجان، چگونگی شکل‌گیری و وضعیت کنونی آن" مانیفست سیاسی جمهوری آذربایجان هستند.

قبیله گرایان در راستای ملت سازی و جدا کردن سرنوشت مردم آذربایجان از ملت ایران همواره در کنار ستیز کوردلان به شاهنامه و فردوسی بدنبال جایگزینی برای آن بوده‌اند و از همین رهگذر، و در پیروی کورکورانه از پان ترکیستهای جمهوری ترکیه دست بدامان حماسه «ده ده قورقود» شده‌اند. برای نمونه آقای ماشاءالله رزمی (که در نگاشتن سخنان بی پشتوانه دستی چیره دارد) (7)، در نوشتاری به نام "مساله ملی آذربایجان" ده ده قورقود را "شاهنامه آذربایجانیها" می‌نامد. راستی را این است که ده ده قورقود نه شاهنامه است و نه ریشه در فرهنگ آذربایجانی دارد. ده ده قورقود حماسه‌ای زیبا و شیرین است، در دوازده "پای" یا بخش، و نزدیک به یکسده و شصت برگ، که با این گزاره آغاز می‌شود:

«حضرت رسول علیه‌السلامین زمانینا یاخین، بیات قبیله سینده بیرکیشی دونیاا گلدی کی اونا قورقوت بابا دئییردیلر.» (نزدیک

بروزگار حضرت رسول علیه‌السلام در قبیله بیات مردی به جهان آمد که او را بابا قورقود می‌نامیدند). اگرچه پان ترکیستها گذشته این کتاب را به سه-تا پانزده هزار سال پیش می‌رسانند و برآنند که «هومر شاعر بزرگ یونانی که هشتصد سال پیش از میلاد مسیح می‌زیسته، در داستان اودیسه خود از این حماسه قهرمانی الهام گرفته است» (8)، پروفیسور فاروق سومر، در کتاب "اوغوزلار" زمان نگارش آنرا سده شانزدهم میلادی می‌داند. آمدن واژه‌هایی مانند "دولدوران توپ" (توپ سرب)، "استانبول" (تا پیش از سال 1453 کنستانتینوپل خوانده می‌شد)، "اق حصار قلعه سی"، "اباصوفیه"، "تاراقا" (ترقه)، "پول" و مانند آنها نشانگر آن است که این حماسه با همه زیباییش نه بزبان اوغوزی است (می‌توان آن را با "دیوان لغات‌الترک" کاشغری سنجدید و دید که زبان ده ده قورقود عثمانی کهن-میانه است)، نه یک شاهنامه است و نه پیوندی با آذربایجان دارد.

شاهنامه هزار سال است که سایه بلند خود را بر سر کیستی ملی ایرانیان افکنده است، نه تنها بایسنقر و شاه اسماعیل صفوی، که اندیشمندان آگاه و روشندلی همچون میرزا علی اکبر صابر و رشید ایسماعیل اوغلی افندی نیز در آن هیچ سخن "ترک ستیزانه‌ای" نیافته‌اند و آنرا با جان و دل از پارسی به ترکی برگردانده‌اند. این تنها اندیشه بیمار قبیله‌گرایان است که شاهنامه را بدون

خواندن آن، کتابی نژادپرستانه و پارس ستایانه می خواند، اگر سخن آنان راست می بود، شاه ترکیزان صفوی که با نام "خطائی" به زبان مادری اش شعر می سرود، هرگز دست به گردآوری و نگارگری شاهنامه نمی زد و بجای آن "ده ده قورقود" را برمی گزید، که می گویند زمان نگارشش به پیش از میلاد مسیح باز می گردد!

دیگر اینکه از شوخی روزگار، یک ایدئولوژی دیگر نیز نام و پشتوانه اسطوره ای خود را وامدار شاهنامه است؛ پان تورانیسم، که چتری بر سر پان تورکیسم است. ضیاء گوک آلپ در باره توران می سراید:

Vatan ne Türkiye'dir Türklere, ne Türkistan
Vatan, büyük ve müebbed bir ülkedir, Turan!

نه ترکیه است وطن تُرک را، نه ترکستان
فراخ خاکِ نمیرنده است آن: توران! (برگردان از من است)

در دانشنامه های ترکی در باره "توران" می خوانیم:

Turan (Farsça: **توران**) eski İran mitolojisinde büyük bir Doğu ülkesinin adıdır. İran ulusal destanı olan Şehname'nin en uzun bölümü, İran ile Turan arasındaki efsanevi savaşları anlatır.

توران (نگارش پارسی) در میتولوژی کهن ایرانی نام یک سرزمین بزرگ خاوری است. بلندترین بخش شاهنامه که حماسه ملی ایران است، به جنگهای افسانه ای میان ایران و توران می پردازد.

در دیباچه شاهنامه ابومنصوری آمده است که « امیر ابومنصور عبدالرزاق ... از روزگار آرزو کرد تا او رانیز پادگاری بود اندرین جهان. ... از هر شارستان گرد کرد و بنشانند به فراز آوردن این نامه های شاهان و کارنامه هاشان و زندگانی هر یکی از داد و بیداد و آشوب و جنگ و آیین، ... و این را نام شاهنامه نهادند تا خداوندان دانش اندرین نگاه کنند و فرهنگ شاهان و مهتران و فرزنانگان و کار و ساز پادشاهی و نهاد و رفتار ایشان و آیین های نیکو و داد و داوری و رای و راندن کار و سپاه آراستن و رزم کردن و شهر گشادند و کین خواستن و شیخون کردن و آزره داشتن و خواستاری کردن این همه را بدین نامه اندر بیابند»

امروزه جز شاهنامه پژوهان کسی ابومنصور عبدالرزاق را نمی شناسد، این نام فردوسی است که هم در ایران و هم در جهان بلند آوازه شده است و دوست و دشمن از شاهکار او برای بازتعریف کیستی خود بهره می گیرند.

دنباله دارد

[۱۹. زبان پارسی و کیستی ایرانی - بخش سوم](#)

[۲۰. زبان پارسی و کیستی ایرانی - بخش چهارم](#)

[۲۱. شاهنامه و کیستی ایرانی - یک](#)

[۲۲. شاهنامه و کیستی ایرانی - دو](#)

خداوند دروغ، دشمن و خشکسالی را از ایران زمین بدور دارد

زمستان هشتاد و شش

مزدک بامدادان

mazdakbamdadan@arcor.de

1. آورده اند صبا شاهنشاهی و همچنین خداوندنامه را در همچشمی با فردوسی سروده بود تا نشان دهد که از فرزانه توس برتر است. سید احمد دیوان بیگی شیرازی نگارنده "حدیقه الشعرا" در این باره می نویسد: «از قضیه رحلتش قصه ای عجیب دارم و آن، آن است که در چهار روز قبل از وفات خود، روزی برادر و کسان و اولاد خود را خواسته صحبت از شعر به میان آورد. آنگاه یکی را گفت: از خداوندنامه ام قدری بخوان! بخواند. بعد دیگری را گفت: از شاهنشاهی نامه پاره ای بخوان. او نیز برخواند. پس از آن گفت: شاهنامه فردوسی را هم بیاورید و بعضی از آن بخوانید. حاضر کرده، گشودند و اتفاقاً اول صفحه این بود که:

«شود کوه آهن چو دریای آب / اگر بشنود نام افراسیاب!»

به محض شنیدن این شعر، حالتش دگرگون شد و همانا دریافت تفاوت اشعار خود را با استاد کرده، مبهوت ماند و حالت غشی بر او روی داد. دیگر تکلمی نکرد، مغموم و مغموم بماند و اثر مرض از او ظاهر شد و بعد از چهار روز درگذشت» همچنین بنگرید به از صبا تا نیما، یحیی آرین پور

2. در باره گستره و ژرفای ویرانگریها و کشتارهای مغولان بنگرید به تاریخ جهانگشای عطاملک جوینی

3. زاده قزوین، 661 خورشیدی. او از نزدیکان خواجه رشیدالدین فضل الله (وزیر غازان خان و الجاتیو) بوده است و گذشته از "ظفرنامه" دو کتاب ارزشمند "تاریخ گزیده" و "نزهت القلوب" را از خود بیادگار گذاشته است.

4. مارتا دختر اوزون حسن و کاپرا کاتارینا دختر کالووانس از شاهزادگان ترابوزانی بود. شیخ حیدر خود نیز از سوی مادر تباری نیمه یونانی داشت. بنگرید به "تشکیل دولت ملی در ایران" والتر هینتس. برگ 89

5. سرایندگان پارسی زبان در پایبندی به آرمان ایران شهری همیشه پادشاهان سرزمین خود را، حتا اگر فرمانروای سرزمینی کوچک می بودند، شاه ایران می خواندند، اینکار بازگو کننده همان "آرزوی بازسازی ایران است. اسماعیل ولی نخستین کسی بود که خود را پادشاه کشور ایران خواند. در همین راستا فیروزشاه زرین کلاه نایب بزرگ شیخ صفی خوانده شد، که گویا از نوادگان امام هفتم شیعیان بود، که او نیز خود نبیره زین العابدین امام چهارم شیعیان بود. در دنباله این تبارنامه سازی بود که تاریخسازان صفوی شاهزاده خانمی ایرانی بنام بی بی شهریانو را که می گفتند دختر بزرگدرد سوم است، به همسری امام حسین درآوردند و زین العابدین را میوه این پیوند خواندند، تا به هر نبرنگی که هست، تبار صفویان را به ساسانیان برسانند. بر این همه پنداریابی استادانه چیزی جز آفرین نمی توان گفت!

6. شاهزاده سام میرزا همانی است که "تذکره تحفه سامی" را در نثر پارسی از خود بیادگار گذاشته است.

7. یک نمونه آن داستان سال جهانی ده ده قورقود است که یونسکو به گفته ایشان در آن سال « زبان ترکی را نیز سومین زبان با قاعده دنیا اعلام کرد که بیست و چهار هزار فعل دارد و همان زمان فارسی را سی و سومین لهجه عربی معرفی نمود» ایشان تا به امروز نیازی به این ندیده است که

سرچشمه این "داده های یونسکو" را برای خوانندگان بازگو کند. در واپسین نوشتار ایشان نیز می خوانیم که « بعضی از جامعه شناسان زبان فارسی را یکی از موانع مدرنیته در ایران می دانند». ای کاش ایشان شعور خوانندگان خود را سرسوزنی ارج می نهاد و دست کم نام "یکی" از این جامعه شناسان را برای ما می نوشت.

8. "ده ده قورقود" چئوبرن، تدوین و شرح ائدن عزیز محسنی، پائیز هشتادو یک، انتشارات تابان

درفش کاویانی



<https://derafsh-kaviyani.com/>
<https://the-derafsh-kaviyani.com/>